

کتبہ سلمیٰ



در گفتگو با حجت الاسلام دکتر احمد رهدار مطرح شد:

مصاحبه



**جهانی شدن شهید سلیمانی، کار خداوند است؛ شهید
سلیمانی با مختصات ذاتی خودش جهانی می شود و باید
ایشان را از طریق سلیمانی های دیگر جهانی کنیم.**



اشاره | دکتر احمد رهدار با عنوان این مسئله که عالی‌ترین سطح مواجهه انقلاب اسلامی با دنیای غرب، مواجهه در لایه انسان‌شناسی فلسفی است، به بررسی تعریف و ماهیت دو نوع انسان در دنیای مدرن و سپس در انقلاب اسلامی پرداخته؛ اما شهید سلیمانی به عنوان انسان تراز انقلاب اسلامی، عنوان‌دار مکتبی مبتنی بر ارزش‌های انقلاب اسلامی است. بر اساس دیدگاه ایشان، مکتب بودن شهید سلیمانی، به موقف بودنشان برمی‌گردد و موقف شهید سلیمانی نیز موقف انقلاب، امام، رهبری، ولایت فقیه و دین است و در واقع، ایشان در محیطی قرار گرفته‌اند که مختصات این محیط، مختصات وی شده است.

یکی از مؤلفه‌های اساسی انقلاب اسلامی، ارائه تعریفی جدید از انسان بود؛ یعنی در برابر انسان شکل گرفته از تمدن غرب، انسان دیگری را تعریف کرد؛ به نظر شما، تفاوت‌های اصلی این دو تعریف از انسان چیست؟

انگلیسی در کتاب لوباتان، انسان‌ها را گرگ همدیگر نامید و «داروین» در کتاب تبار انسان، او را از نسل بوزینه می‌داند و در نهایت، «نیچه» نیز انسان را ابر حیوان با جوهر هوس می‌نامد.

ببینید که این انسان در دنیای غرب، انسان بسیار متفاوتی است؛ به نظر می‌رسد که یک حیوان دو پا

است. شما این امر را از سرتصادف یا از سرانسان‌گرایی غربی‌ها نبینید که فرض کنید در بحث‌های پزشکی، آزمایش‌های پزشکی را ابتدا بر روی حیوانات آزمایش می‌کنند، سپس بر روی انسان انجام می‌دهند؛ اینکه ابتدا بر روی حیوانات آزمایش می‌شود، به این علت است که اصلاً حیوانات را از جنس انسان می‌دانند؛ اما **انسانی که در دین ظهور می‌کند، طبعاً خلیفه الله است و دیگر میمون نیست.** انسان در دنیای غرب به دلیل این‌که منهای وجود خودارزیابی می‌شود، از همان ابتدا، بار وجودی صفر دارد و کل جامعه غربی، ترکیبی از صفرهای متکثر است. اگر میلیاردها صفر را در کنار هم قرار بدهید، به عددی نمی‌رسید. در واقع، پایان غرب را با مفهوم نیهیلیسم توضیح می‌دهند، این، در حالی است که انسان در اسلام، در برابر خالق خود از عدم، خلق شده است؛ یعنی مانند صفرهایی هستند که به یک، وصل می‌شوند و توحید نام دارد و هر صفری که خلق می‌شود، عدد هستی را بسیار سنگین‌تر می‌کند، لذا ما پوچ‌های وصل

یک فیلسوف اتریشی به نام «لزنر»، جمله‌ای در مورد حضرت امام (ره) گفته است: «با آمدن آقای خمینی، یک انسان جدید وارد تاریخ شد؛» طبعاً انسانی که در برابر انسان غربی می‌گذاریم، صرفاً قرن بیستمی نیست و اگر لزنر، امام (ره) را به عنوان یک انسان جدید تلقی می‌کند، دلیل آن آشنایی او با این تعریف از انسان در قرن بیستم است وگرنه این انسان، ریشه در یک زمان مکان و دیگری دارد که خود اسلام است. از آن طرف، «فوکو» جمله‌ای دارد که می‌گوید، وقتی در قرن ۱۹، خدا مرد (اشاره به همان جمله معروف نیچه که می‌گوید، خدا مرده است) در قرن بیستم نیز انسان مرد. واقعیت قضیه این است، دو انسانی که در فرهنگ اسلام و فرهنگ غرب امروزی در مقابل هم قرار گرفتند، دو انسانی هستند که صرفاً یک اشتراک لفظی دارند؛ یعنی انسان غربی، انسانی است که آگاهانه در نظریه‌پردازی غربی، تقلیل پیدا کرد و ساحت وجودی او به ساحت حیوان تغییر پیدا کرد. «توماس هابز»

این جدول نیازمندی‌ها برای گاو غنی، تهیه شده که هنوز به مرحله انسان نرسیده است.

قرن‌ها پیش، مولوی می‌گوید که ای برادر! تو همه اندیشه‌ای. اکنون در نظام دموکراسی - که برند غرب است - اندیشه فاقد اعتبار است. در دسته‌بندی قرآن نیز داریم که آیا کسی که می‌داند با کسی که نمی‌داند، یکی است؟ آیا انسان مؤمن و فاسق، یک رتبه دارند؟ تقسیم‌بندی قرآن با مختصات واقعی انسان است اما در غرب، مختصات حیوانی است. بنده حدس می‌زنم که در غرب، کشتن انسان و حیوان، یک جرمه دارد و از یک قانون مشترک پیروی می‌کند که حتی در خبرها نیز می‌خوانیم که گاهی قیمت یک سگ، چهار برابر قیمت انسان است. **عالی‌ترین سطح مواجهه انقلاب اسلامی با دنیای غرب، مواجهه در لایه انسان‌شناسی فلسفی است.** در غرب نیز نویسندگانی وجود دارند که می‌گویند، روح توسعه غربی، توسعه در مفهوم انسان است. در واقع، از خود انسان، تعریف جدیدی ارائه نموده و انسان خدایی را تعریف کرده‌اند که در این تعریف، انسان با مختصات محدود خود، باید ادای خداوند را در بیاورد. موجودی با مختصات ضعف و جهل، باید ادای موجودی را در بیاورد که مختصاتش، ضد این‌ها است.

شکی نیست که می‌توان شهید سلیمانی را نمادی واقعی از انسان انقلاب اسلامی دانست؛ به نظر شما، چه عواملی باعث شد که شهید سلیمانی به‌عنوان انسان تراز انقلاب اسلامی، به فرموده رهبر معظم انقلاب، به یک مکتب تبدیل شود؟

مکتب شهید سلیمانی به این معنا نیست که ایشان، فراتر از انقلاب اسلامی است و وقتی رهبر انقلاب

به خدا هستیم که معنادار شده و وزن پیدا کردیم. در اندیشه دینی نیز انسان منهای خداوند، پوچ بوده و در ارتباط با خدا، عالی‌ترین مفهوم عبد است و آزادی این عبودیت از آزادی غرب - که پوچ و دنیاگرایی است - بیشتر است. عبودیت در سایه توحید، قلمرو وسیعی پیدا می‌کند که قابل مقایسه با آزادی انسان در دنیا نیست. در ادبیات قرآن، داریم که کل آسمان و زمین، مسخر و میدان حضور شما است که این میدان حضور با عنوان عبد، وقتی در اختیار انسان قرار می‌گیرد، بسیار فراتر از میدان دنیا است. توضیحات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان در اسلام و غرب، با هم دیگر نسبت تشابه ندارند. حتی انسان‌گرهای غرب که در روان‌شناسی مطرح هستند، با ادبیات انسانی ما متفاوت هستند، زیرا نیازهای انسان را شرح می‌دهند که به‌عنوان عالی‌ترین سند نیازهای انسان شمرده می‌شود اما در مقایسه با ادبیات، احساس می‌شود که انسان، گاو غنی شده است. سلوکی هم که در دنیای غرب صورت گرفته، به این معنا است که مختصات حیوانی انسانی که غرب با آن روبرو بوده، بسیار پرنگ‌تر است. در واقع، مهم‌ترین دستاورد تمدن غرب، لیبرال دموکراسی است. **دکتر شریعتی در نقد دموکراسی غربی می‌گوید، دموکراسی حکومت رقص‌ها است، نه حکومت رأی‌ها؛** یعنی در الگوی دموکراسی غربی، انسان‌ها به دلیل رأسی که روی بدنشان است، شمارش می‌شوند نه به خاطر رأی و محتوایی که در صندوق انتخابات می‌اندازند؛ اما در ادبیات ما، صندوق رأی را هم جلوی مرجع تقلید می‌برند، هم جلوی زندانی و هردو نیز یک رأی دارند. رأس، واحد شمارش گوسفند و گاو است، اما از این منظر، انسان‌ها ابتدا گاو تلقی می‌شوند، سپس برای آن‌ها، نظام رفتاری تدوین می‌شود که عرض شد

را به نمایش می‌گذارد. وقتی شهید سلیمانی به این موقوف وصل می‌شود، در جغرافیای ایران نمی‌گنجد و مسئله‌های او، مأموریت‌ها و دغدغه‌هایش، فقط ایرانی نیست، زیرا انقلاب اسلامی، صرفاً ایرانی نیست. آقای بازرگان در کتاب ایران بین دو حکومت می‌گوید: من و آقای خمینی، هردو اسلام و ایران را قبول داریم با این تفاوت که من، اسلام را برای ایران می‌خواستم و ایشان، ایران را برای اسلام می‌خواست. مسئله حضرت امام، شهید سلیمانی و هرکسی که با مدل امام خمینی (ره) فکر می‌کند، صرفاً ایران نیست. ایران، ابزار و بستری است که بتوان در آن، به کل دارالسلام، مسلمانان و بشریت خدمت کرد. چنانچه به این مکتب وصل شوید، به طور طبیعی بین‌المللی می‌شوید و روح و مأموریت شما، بزرگ و اراده‌تان قوی می‌شود.

به نظر شما، مکتب شهید سلیمانی تا چه اندازه می‌تواند نمونه‌ای عینی و واقعی از انسان انقلاب اسلامی را منعکس نماید؟

با ادبیات دانشی و آکادمیک موجود، شهید سلیمانی خیلی چیزها کم دارد، برای این که بگوییم این شخصیت، انسان انقلاب است؛ مثلاً ظرفیت دانشی ما، علم را در ساختارهایی تعریف می‌کند، با چیزی به نام مدرک، چند کتاب و مقاله یا اینکه در کدام دانشگاه درس خوانده‌اید. لذا وقتی شما از پشت عینک دانشگاه به شهید سلیمانی نگاه کنید، می‌بینید که ایشان عالم نیست؛ اما اگر مبتنی بر نظام ارزشی مکتب امام (ره) پیش برویم، مثلاً امام، به همین شکل و از روی جنس جملات ادبی، نگفته که امروز جبهه ما، دانشگاه ما است. درواقع، امام احساس می‌کند که جبهه ما، انسان‌سازی می‌کند و خروجی

می‌فرمایند، مکتب شهید سلیمانی، منظور همان مکتب امام و انقلاب است. شهید سلیمانی تجلی ارزش‌های انقلاب اسلامی است و به عبارت دیگر، اگر می‌خواستیم نظام ارزش‌های خود را به دنیا نشان دهیم، ایشان را معرفی می‌کردیم و نظام ارزش‌های ما در شخصیت این شهید است. مکتب بودن شهید سلیمانی به موقف بودن نشان برمی‌گردد و موقف شهید سلیمانی نیز موقف انقلاب، امام، رهبری، ولایت فقیه و دین است و درواقع، ایشان در محیطی قرار گرفته که مختصات این محیط، مختصات خودشان شده است. فرض کنید در آکوازیوم آبی قرار دارید و هرکس شما را از بیرون ببیند، آبی مشاهده می‌کند. پس تا زمانی که در موقوف انقلاب هستیم، کمتر متوجه تفاوت این موقوف با دیگر موقوف‌ها می‌شویم. درواقع، شهید سلیمانی رمز است و هرکسی که به انقلاب اسلامی وصل می‌شود، موقوفش همین شده و مختصات موقوف را می‌گیرد، حتی اگر انسانی باشد که ضعف‌هایی داشته و مستقل از موقوف باشد. انقلاب اسلامی میدان وسیعی از جهان و هستی را در اختیار ما قرار می‌دهد و دلیل آن که میدان را در اختیار ما می‌گذارد، این است که تفسیر شما از مأموریت در جهان را تغییر می‌دهد. آقای صفایی حائری می‌فرماید: اگر قرار بود که ما فقط در طویله دنیا زندگی کنیم، به عقل و وحی نیاز نبود، زیرا خوراک، مسکن و شهوت، عقل و وحی نمی‌خواهد؛ اما ما عقل و وحی داریم و به نظر قرار است که نیازها و مأموریت ما، چیز دیگری باشد. برای نیازهای حیوانی، نیازی به عقل و وحی نیست. به دلیل این که جنس انقلاب اسلامی از امتداد بعثت انبیاء بوده، حامل عقل و وحی است. انقلاب اسلامی در کنار حق، به ما تکلیف هم می‌دهد و برای حقوق ما، مسئولیت آور است؛ لذا انسان متفاوتی

بعدها با فاصله گرفتن از فرهنگ دفاع مقدس، این بی‌نظمی را به معنی شلختگی فهم کردیم، یعنی گفتیم که بسیجی‌ها شلخته هستند، درحالی‌که اصلاً این‌گونه نبود. تصور کنید که شهید سلیمانی را در یک دیسپلین اداری، به ساعت ۷، ساعت ۱۴ تبدیل می‌کردید. حتی اگر حاج قاسم را به قانون محدود می‌کردید، باز شهید سلیمانی نمی‌شدند، زیرا ایشان، به این علت شهید سلیمانی شده است که نظام اداری حاکم بر او از منطق نظم ۷ تا ۱۴ پیروی نمی‌کند؛ یعنی مفهومی که می‌تواند او را توضیح دهد، مفهوم نظم اداری نیست، بلکه مفهوم **نظم جهادی** است. البته این مفهوم نظم جهادی در سیستم‌های امروزی معنا ندارد، یعنی اگر شما در یک سیستم غربی، بیش از کاری را که باید انجام دهید، دو یا سه مفهوم به شما بار می‌شود یا می‌گویند که دیوانه‌ای یا اینکه مشکوک هستی. آن منطق و آن نظام ارزشی، نمی‌تواند شهید سلیمانی را مورد ارزیابی قرار دهد و کم می‌آورد. درواقع، **نظام ارزشی غربی در برابر شهید سلیمانی کم می‌آورد. باید شهید سلیمانی را مبتنی بر ترازویی که نظام ارزشی آن، خود انقلاب است، ارزیابی کنیم.** همین الان نیز با فاصله گرفتن از فرهنگ امام، انقلاب و دین، وقتی شهید سلیمانی را با منطق نظام ارزش اداری ارزیابی کنیم، گرفتار یک سری شبهات می‌شویم. به عنوان مثال، می‌گویند چرا سیستم‌های وابسته به رهبری، نظارت‌پذیر نیستند؟ می‌گوییم: خیلی خوب، قصد ما نظارت است، شما با چه نرم‌افزاری، می‌خواهید نظارت کنید؟ با همین نرم‌افزاری که به عنوان مثال، بر بانک‌ها نظارت دارید که در آن، گرفتار اختلاس‌های آن چنانی هستیم و... در اینجا مفاهیمی که بر روی رفتار فرد سوار می‌شود،

انسانی که در دانشگاه جبهه تربیت می‌شود، از جنس این مدرک‌های لیسانس و... نیست، بلکه از جنس حکمت است؛ بنابراین، هرکسی که به شهید سلیمانی نگاه می‌کند، ایشان را به شکل یک انسان حکیم می‌بیند. سلیمانی را انسانی می‌بیند که ارزش دارد تا در مقابلش، کرنش و تواضع به خرج دهد، حتی دشمنان وی و دانشگاه‌های غربی نیز زودتر از ما درباره شهید سلیمانی، مقاله و پایان‌نامه نوشته‌اند. تمام نهاد علم مدرن در برابر انسانی است که با این نهاد بیگانه است. اگر ما، **بخواهیم شهید سلیمانی را به صورت تمدنی یا انقلابی، عیارسنجی کنیم، باید حواسمان باشد، ترازویی که با آن می‌خواهیم ایشان را بسنجیم، باید خود این شاخص‌ها، تمدنی و انقلابی باشند،** وگرنه شما نمی‌توانید بر روی ترازوی نظام سنجش دانشگاه بایستید و شهید سلیمانی را مبتنی بر آن، عیارسنجی کنید و نمره ویژه‌ای نیز به ایشان بدهید؛ خیر، با این تفاسیر، نمره خوبی به دست نمی‌آید. به عنوان مثال، اگر شما بر روی ترازوی تمدنی غرب بایستید و بخواهید شهید سلیمانی را از منظر مؤلفه نظم مطالعه کنید، ایشان نمره ضعیفی دارد، مگر اینکه شما مبتنی بر نظام ارزشی تمدن اسلامی بایستید و شاخص نظم را در این سنجش تعریف کنید که بر این اساس، نمره نظم شهید سلیمانی در نظام ارزش تمدن اسلامی بالا است. این مسئله، زمانی (در ایام دفاع مقدس) روی طرح دیوارها به عنوان یک شعار نوشته می‌شد و بعدها که از فرهنگ جبهه و جنگ فاصله گرفتیم، یعنی این جمله را هم بد متوجه شدیم، یعنی انحرافی صورت گرفت، آن جمله کلیدی این بود که «نظم ما در بی‌نظمی و قرار ما در بی‌قراری است»،



شما کدام یک از ویژگی‌های مکتب شهید سلیمانی را بیش از بقیه موارد، نیاز جامعه امروز، به خصوص در میان کارگزاران و مدیران اصلی کشور می‌دانید؟

توجه داشته باشید که من، این‌گونه به صورت انتزاعی، نمی‌خواهم با شهید سلیمانی روبرو شوم؛ یعنی این پرسش، یک پرسش دیکته‌ای است و پاسخ بنده نیز مشکلی را حل نمی‌کند. در واقع، ما باید با شهید سلیمانی، این‌گونه مواجه شویم؛ شهید سلیمانی، انسانی بود که شهید شد و به لقاء الله پیوست. ما این انسان را با معرفت عقلانی و با شهود قلبی پسندیدیم؛ یعنی همه در سطوح مختلف، ایشان را قبول کردیم. تمامی افرادی که به تشییعشان آمدند، ایشان را پسندیده بودند، اما باید شهید سلیمانی را به‌عنوان یک الگو، بررسی و مهندسی معکوس کنیم. باید ایشان را به‌درستی، مهندسی معکوس کرده و کشفشان کنیم و مانندشان را در صنعت، کارگزاران، تشکیلات و سیاست‌مان، پیاده و بازتولید نماییم. بنده جایی برای اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌ها از گفتمان مقاومت در زمان داعش تقدیر کردم، فردی در

مفاهیمی از جنس نظارت نیست، بلکه مفاهیمی از جنس اعتماد و تقوا است. تقوا در سیستم اداری ما، تعریف نشده است، از این رو، وقتی می‌خواهیم شهید سلیمانی را عیارسنجی کنیم و به ایشان نمره بدهیم، باید حواسمان باشد که با چه ابزار سنجشی و به اصطلاح، بر روی چه ترازویی می‌سنجیم، زیرا گاهی اوقات خود این ترازو نیز مشکل دارد؛ یعنی گاهی شما می‌خواهید یک ویژگی را بسنجید که آن ویژگی، ظرافتی دارد که بر روی هر ترازویی حتی سالم، نمی‌توانید آن را به دست بیاورید. **ترازویی که تفکر مادی غرب در اختیار ما قرار داده و با آن، به سنجش انسان‌ها، نهادها و رفتارها می‌پردازد، یک ترازوی معیوب است و با ترازوی معیوب، نباید به سراغ امثال شهید سلیمانی برویم.** به تعبیر دیگر تا زمانی که با حضرت امام (ره) آشنا نشوید، نمی‌توانید شهید سلیمانی را بشناسید، بلکه ابتدا باید مکتب امام را بشناسید، آن وقت است که می‌توانید ترازو شهید سلیمانی را پیدا کنید، لذا شما می‌بینید هر کسی که با مکتب امام (ره) مشکل دارد، با شهید سلیمانی نیز مشکل خواهد داشت.

رویکرد جهادی شهید سلیمانی را بیاورید، آن وقت قطعاً خروجی نظام اداری ما این نمی‌شود.

به نظر شما، برای جهانی‌سازی مکتب شهید سلیمانی، باید بر روی کدام مؤلفه‌ها، بیشتر تأکید کنیم و در مجموع، ایده شما برای جهانی‌سازی شهید سلیمانی به‌عنوان انسان تراز انقلاب اسلامی چیست؟

بنده در بسیاری از این مجامع و حلقه‌ها بودم و این دغدغه را داشتم که چگونه می‌توانیم، شهید سلیمانی را جهانی کنیم؟ اما معمولاً مورد دم‌دستی را که گیرمان می‌آید، پیشنهاد می‌دهیم یا حرص می‌خوریم که چرا از این ظرفیت، استفاده نکردیم و می‌گوییم، ما نتوانستیم الگوی خود را معرفی کنیم. باور بنده این نیست، یعنی ظرف رسانه، ظرف فریب‌دهنده و به اصطلاح، نمایشی است پس باید انسان را در مجلات انسانی توسعه داد. ارزش شهید سلیمانی به تیپ عکس‌ها یا به کارهای رسانه‌ای نیست، اینکه چگونه فردی که قرار است، حسب ذات پنهان باشد اما به این اندازه شناخته می‌شود، این شناخته شدن، بازی بشر نیست. بنده معتقدم همین میزان که شهید سلیمانی در کشورهای محور مقاومت دیده شد، در حوزه‌های دشمن نیز شناخته شد. اگر قبل از شهادتشان، می‌خواستیم از طریق تدبیرهای انسانی و با رسانه و مبلغ، ایشان را به دنیا معرفی کنیم، آیا می‌توانستیم؟ شهید سلیمانی با مختصات ذاتی خودش جهانی می‌شود. واقعیت و تحقق این مختصات است که او را جهانی می‌کند و به تعبیر دیگر، شهید

پایان عرایض بنده، خواست تا جمع‌بندی کند (البته با کنایه گفت)، گفت که برداشت من از نکات شما، این شد که انقلاب اسلامی در ساحت نظامی، رشد کرده، یعنی در دیگر ساحت‌ها، رشد نکرده است. بنده گفتم اگر بخواهید به صورت دقیق‌تر، عرایض بنده را تلخیص کنید، این می‌شود که در تجربه انقلاب اسلامی، نظامی‌ها به حرف رهبر معظم انقلاب، گوش داده و رشد کردند، دانشگاهی‌ها هم گوش بدهند، رشد می‌کنند. تلخیص منطقی آن مباحث، این بود که هر جریانی که گوش دهد، رشد می‌کند. ساحت نظامی ما به دلیل اینکه طبق قانون به صورت مستقیم و حداکثری تحت مدیریت شخص ولی فقیه بوده، خروجی‌هایی داشته که غیر قابل مقایسه با خروجی‌های سایر عرصه‌ها است. شما فرض کنید در عرصه‌های دیگر نیز همین منطق را استوار کنید، قطعاً نتایج عوض می‌شود. بیست سال قبل، رهبر معظم انقلاب، مسائلی همچون تحول علوم انسانی، بحث مهندسی فرهنگی و مسائل دیگر را - که به لایه دانشگاهی مربوط می‌شود - مطرح کردند اما ندادند. شما رویان را در نظر بگیرید؛ رویان را یک دانشمند بسیجی ولایی اهل جبهه و جنگ، رشد داد و بعد هم شهید شد و به رستگاری بزرگ رسید. در واقع، ما نباید شهید سلیمانی را به کلیشه تبدیل کنیم، کلیشه بودن با پایلوت بودن، تفاوت زیادی دارد، کلیشه‌ای بودن یعنی شما از بیرون، عکسی از شهید سلیمانی می‌گیرید و می‌خواهید، همین عکس را بر روی چهار نفر تطبیق دهید و اتفاق خاصی هم نمی‌افتد، مگر اینکه شهید سلیمانی را به پایلوت تبدیل کنید، کلاف آن را باز نمایید و مهندسی معکوس کنید؛ به‌عنوان مثال، فرض کنید در نظام اداری، همین

سلیمانی را از طریق سلیمانی های دیگر، باید جهانی کنیم. اگر توانستید، صد سلیمانی را تولید کنید و بعداً بگویید که ایشان، مولد منبعی است و من، منبع را در اختیار دارم، سلیمانی از موضوعیت می افتد. وقتی شعار می دهید، آمریکا در چه فکری است؟ ایران، پراز بهشتی است، آن زمان، خود شهید بهشتی از موضوعیت می افتد و آن ها نیز متوجه می شوند. وقتی شهید سلیمانی دوم و سوم را هم زدند، می گویند، باید جایی را که شهید سلیمانی ها تولید می کند، بزیم و تا آن منبع وجود دارد، این افراد نیز هستند و تولید می شوند. سلیمانی را نظام ارزش، مکتب شهید سلیمانی کرده است. رزمندگان جبهه ما به مقام مرگ آگاهی و شهادت می رسیدند. شهید قبل از این که شهید شود، به مقام حکمت می رسد و طبق روایت، عالی ترین درجه علم حکمت است. وقتی نتیجه را بررسی می کنیم، متوجه می شویم که این موضوع، حاصل کارهایی از جمله نماز شب، شستن لباس هم سنگرها، و اکس زدن کفش های آن ها و امثالهم است. البته ممکن است، ما هم برویم و این کارها را انجام دهیم اما نتیجه حاصل نشود که دلایل آن را عرض می کنم. آیت الله بهجت (ره)، مختصاتی پیدا کرد که برای مثال، چشم برزخی پیدا کردند؛ به عنوان مثال، زیارت عاشورا را با ۱۰۰ لعن می خواندند و ما هم می رویم و می خوانیم اما چشم برزخی پیدا نمی کنیم؛ زیرا این، نمایش آن مختصات است و نمایش مختصات، ما را به نتیجه نمی رساند. آیت الله بهجت برای چشم برزخی، زیارت عاشورا را نخوانده و آن شهید نیز کفش هم سنگر خود را برای شهادت، و اکس زنده است. خود و اکس

زدن کفش برای ایشان، موضوعیت داشته است و ما وقتی برای چیز دیگری آن را انجام می دهیم، به نتیجه نمی رسیم. نمایش شهید سلیمانی، ایشان را پخش و جهانی نمی کند. **باید شهید سلیمانی واقعی تولید شود تا پخش گردد.** شهید سلیمانی واقعی، کسی بود که کارهایش را پنهانی انجام می داد و وقتی شما می خواهید خلوت او را به جلوه و نمایش بیاورید، نتیجه نمی دهد. **اگر انسان هایی درست کردید که جنس آن ها پنهان و کار واقعی برای خدا و خدمت به مردم باشد، به طور طبیعی سلیمانی جهانی می شود.** پروژه سلیمانی، جهانی شدن نبوده بلکه پروژه او، عبودیت و بندگی بوده است. **جهانی شدن ایشان، کار خدا است.** اصطلاحاً سلیمانی، بندگی کردن را بلد بوده است و خدا نیز خدایی کردن را؛ یعنی برای جهانی کردن شهید سلیمانی، باید بندگی را یاد بگیریم. تمام سال های بعد از رحلت امام خمینی (ره)، رهبری در رسانه های جهانی، ممنوع تصویر است. جریان استکبار انسانی را با تمام قدرت از رسانه انداخته و در برابر این مکر، سنت «**وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**» در حال تحقق است. هرچه آن ها بیشتر لنز دوربین خود را می بندند، آقای رهبر معظم انقلاب بیشتر می شود. نیاز ما به شهید سلیمانی در پرسش جهانی شدن ایشان نیست. ما حق داریم که فکر کنیم چه طور او را جهانی کنیم، زیرا برند و دستاورد ما است و ادعای انقلاب ما، جهانی شدن است و نمی توانیم به آن فکر نکنیم. **ما جهانی شدن رسانه ای را نمی خواهیم، بلکه جهانی شدن واقعی را می خواهیم.**